

## بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت سردبیر تخصصی

### فلسفه و عمل

عملی و توان پی‌گیری و پشتکار آنها در صحنه‌های اجرایی فردی و اجتماعی است، اما مقصود این هم نیست.

اگر چه هریک از موارد سه گانه فوق عرصه وسیعی از بحث و گفتگو را به خود اختصاص داده و می‌دهد و دربردارنده نتایج جالب توجه و دلنشینی نیز هست ولی مقصود از این نوشتار مختصر، طرح دیگری از مسئله است. مقصود ما بیان نسبت میان «ذهنیت فلسفی» و «مدیریت اجتماعی» در سطح بسیار کلان آن یعنی در سطح رهبری ملتها و نظام‌های حاکم بر رفتار و عمل سیاسی و اجتماعی جوامع در سطح جهانی است. به عبارت دیگر ذهنیت رهبری در جوامع بزرگ انسانی منطقیاً باید واجد خصوصیات باشد که این خصوصیات، ویژگی «ذهنیت فلسفی» است. برای روشنتر شدن موضوع بهتر است ابتدا اندکی دربارهٔ تعبیر «ذهنیت فلسفی» توضیح داده شود.

عنوان این یادداشت در بدو امر پاره‌ای معانی را به ذهن متبادر می‌کند که مورد نظر نگارنده نیست. لذا پیش از طرح مقصود، رفع این سوء تفاهات ضروری می‌نماید. یک برداشت اینست که مقصود نقش تفکرات فلسفی در جهت گیرهای عملی و اجتماعی یا فردی است مانند بحث نسبت میان نظر و عمل و باید و هست، جهان بینی و ایدئولوژی و ... این برداشت اشتباه است.

تلقی دیگر از مسئله راجع است به نقش و سهم فیلسوفان گذشته و حال در جریانات اجتماعی و تحولات سیاسی و فرهنگی، اعم از آنچه که بوده و هست و آنچه که باید بشود و باشد، این نیز تلقی ناصوابی است.

سه دیگر اینکه مراد خصلت روانشناسانه موضوع و میزان تأثیرگذاری این حوزه مطالعاتی در شخصیت افراد از حیث پراکسیس و به عبارتی میزان عملکرد اهل فلسفه و علائق

هریک از حوزه‌های گوناگون علمی، علاوه بر اینکه به طالبان و صاحبان این علوم، معلومات خاصی را اعطا می‌کند و آنها را نسبت به صحنه‌هایی از نظام وجود و یا عالم اندیشه و فرهنگ صاحب خبرویت و آگاهی‌ای ویژه می‌کند، تأثیر دیگری نیز (صرف نظر از محتوای معلومات خود) در شکل بخشیدن به نحوه و کارکرد منطقی ساختمان ذهنی پژوهندگان آن علوم، بجای می‌گذارد. به این ترتیب مشتغلان به علوم ریاضی و منطقی محض، علاوه بر دانسته‌های ویژه این علوم، صاحب یک نوع ذهنیت منطقی و استدلالی می‌شوند که از آن در سایر عرصه‌های زندگی و عمل و یا حتی علمی نیز بدون استثناء و خودآگاه یا ناخودآگاه بهره می‌برند و در واقع محصور و مقصور در آنند. این گونه دانشمندان حتی اگر به علوم انسانی و ادبی محض و یا مطالعات دینی خاص روی آورند باز به محتوای این علوم از دریچه استدلال و معقولیت صوری میان اجزای مختلف آن معلومات جدید می‌نگرند. این افراد حتی اگر به کشت و زرع و یا صنعت و اقتصاد نیز مشغول شوند فارغ از ذهن استدلالی و به اصطلاح دو دوتا چهارتای خود نمی‌شوند، از همین روست که مشهور است که افلاطون بر سر در آکادمی خود چنین نگاشته بود که «هرکس هندسه نمی‌داند وارد نشود».

بر این مبنا پژوهندگان علوم تجربی و طبیعی علاوه بر ذخائر فراوان از معلومات فیزیکی و شیمیایی و زیستی و طبی و ... دارای ذهنیت

خاص این علوم یعنی خصیصه «واقع‌نگری» و «اتکاء بر محسوسات» و مقید بودن به بجزئیات هستند. روحیه اصالت عمل در این افراد به ذهنیت آنها سرایت کرده و ذهنی محدود به حدود عالم واقع محسوس دارند. این دانشمندان نیز فارغ از معلومات تخصصی خود به هر موضوع و مطلبی از دیانت و سیاست و شعر و فلسفه که می‌پردازند، خواه و ناخواه با ذهنی واقع‌انگارانه و نتیجه‌گرا به مسئله می‌پردازند. شاید به همین ترتیب بتوان از ذهنیت هنرمندانه و ادیبانه یا شاعرانه نیز سخن گفت که هیچ آدابی و ترتیبی نمی‌جوید و یکسره مراد خود را می‌جوید.

بر این سیاق «ذهنیت فلسفی» را نظاره کنیم که فرقی نمی‌کند چه فلسفه‌ای و از چه قبیله‌ای باشد او کلی گراست، جامع‌اندیش است، و ژرف‌نگر و علت‌جوست، و اصول‌گرا و بنیاداندیش. همانطور که گفته آمد این ذهنیت، شاکله حاصل از عملکرد طولانی و مستمر به یک سبک و سیاق است و ربطی به محتوای فلسفه فیلسوفان ندارد، به گونه‌ای که ممکن است یک نظام فلسفی خاص در بین فلاسفه، مشهور به سطحی بودن و بی‌محتوایی باشد ولی معهذا فیلسوفان داخل در آن نخله فکری به لحاظ ذهنیت علت‌یاب و ژرف‌نگر و اصولی و بنیاداندیش هستند چونکه این شیوه تفکر فلسفی است که در ذهن آنان متبلور شد و صبغه و شاکله ذهنی فلسفی را تشکیل داده است - علاوه بر این باید توجه داشت که ذهنیت را با

«روحیه» و «خصلت» خلط نکنیم. «روحیه و خصلت» از قبیل «خالق و خوی» است که در اثر مداومت بر عمل بر یک نهج و شیوه واحد از سویی و نیز به دلایل ویژگی‌های تکوینی و به اصطلاح فیزیولوژیک و ژنتیک از سوی دیگر، مجموعاً به صورت یک شیوه واحد رفتاری در فرد و در سطح کلان حتی در اقوام و جوامع بروز و ظهور می‌کند. ولی «ذهنیت» مربوط به شیوه عمل نیست بلکه شیوه نظر است. ذهنیت ساختار غالب تفکر است. لذا ذهنیت مؤثر در تحلیل و تجزیه نظری و عملی حوادث است و «خصلت و روحیه» مربوط به نحوه رفتار و عملکرد فرد یا جامعه - به این ترتیب خصلت و یا روحیه فلسفی مثلاً بیشتر ممکن است تک روی و فردگرایی، و یا حتی به نوعی تنبلی و بی‌پشتکاری در عرصه‌های زندگی عملی را تداعی کند ولی ذهنیت فلسفی در کاوش و پی‌گیری مسائل نظری در جهتی کاملاً مخالف با این خصلت‌ها اثرگذاری می‌کند. و خلاصه روحیه و خصلت مربوط به روانشناسی رفتاری افراد و «ذهنیت» مربوط به جنبه معرفت‌ورزانه و شناخت‌شناسانه آنهاست.

اکنون که مقصود از فلسفه (ذهنیت فلسفی) تا حدودی روشن شد به طرف دیگر تناسب مطرحه، یعنی عمل و یا به تعبیری مدیریت و رهبری نظام‌های بشری در سطح بسیار کلان بپردازیم. چرا از تعبیر مدیریت اجتماع در سطح کلان استفاده می‌کنیم. زیرا بسیاری از سطوح مدیریت و عمل اجتماعی نه تنها منطقاً نیازی به

ذهنیت فلسفی ندارد بلکه وارد کردن ویژگی‌های این نوع ذهنیت در پاره‌ای موارد چه بسا مضرّ و مخلّ به حال وظایف مدیریتی مورد نظر نیز باشد. مثلاً اگر مدیر یک واحد صنعتی بزرگ مانند یک کارخانه اتومبیل سازی و یا یک واحد کشاورزی و یا ساختانی بزرگ بخواهند با ذهنیت جامع‌نگر و کلی‌نگر و ژرف‌اندیش به موضوع مورد مدیریت خود بپردازند - نتیجه احتمالاً چنین خواهد شد که کارخانه مزبور که علی‌القاعده باید از یک تولید کوچک و در حدّ توان تکنیکی و مالی شروع کند و به مرور ایام سطح و توان علمی و مالی خود را بالاتر ببرد و نیز باید به تدریج درصد جذب بازار مصرف محلی و منطقه‌ای خود باشد، از ابتدا چنان عرصه کار را بر خود سخت می‌گیرد که برای ایجاد یک اتومبیل به تمامی مسائل صنعت خودروسازی و بلکه کلّ صنعت توجه می‌کند و به دنبال دستیابی به طرحی جامع و کامل با قابلیت انعطاف در همه شرایط و ... خواهد بود و نتیجه این می‌شود که این کارخانه یا هرگز راه‌اندازی نخواهد شد و یا اینکه معادل با کلّ صنعت یک کشور و فراتر از موقعیت مدیریتی مدیر مورد نظر، و در حدّ اعلاّی مدیریت صنعتی کشور خواهد شد. بنابراین اگر ذهنیت فلسفی فرضاً برای وزیر صنایع تا حدودی لازم باشد برای مدیر کارخانه اغلب احتمال مضرّ است و همینطور در سایر موارد. یا اگر در مدیریت رئیس پلیس یک جامعه ذهنیت فلسفی را لحاظ کنیم نیروی

پلیس به عوض نظم و انضباط و قدرت و سرعت عمل و ایجاد اعتاد و امنیت، تبدیل به ملاحظه کاری و مسامحه ورزی و سیاست بازی و یا ورود سایر حیطه های اخلاقی و اجتماعی خواهد شد که در واقع شرح وظایف رهبری در سطوح بالاتر مثلاً وزیر کشور و یا حتی رئیس جمهور یک کشور خواهد بود. خلاصه اینکه برای سطوح مدیریتی مختلف با توجه به اهداف و انتظارات منطقی از آن رده مدیریتی ذهنیت های مختلف مورد نیاز است. ذهنیت ریاضی و منطقی، اگر چه که برای مدیریت دستگاه های مالی و برخی قسمتهای دستگاه های برنامه ریزی مطلوب و ایده آل است ولی برای مدیریت های کلان در دستگاه هایی که دارای عوامل بسیار متغیر و متلون انسانی و اجتماعی است مانند وزارت خارجه و یا امنیت یک کشور مناسب به نظر نمی رسد.

ولی چرا مدیریت های کلان اجتماعی و انسانی ذهنیت فلسفی را ایجاب می کند؟ زیرا که هر چه سطح تأثیرگذاری یک مدیریت در شاخص عمودی بالاتر رود و به اصطلاح وسعت محدوده مدیریت بیشتر و بیشتر شود لازمه معقولیت و مقبولیت تصمیم گیری ها اولاً جامعیت و فراگیر بودن آنست. زیرا عدم لحاظ بخشهایی از صورت مسئله نه تنها موجب حل بهتر آن نمی شود بلکه حل محدود و موقت آنرا نیز مشکل آفرین می کند. دوم اینکه تصمیم گیری های مدیریت فوق کلان باید از حداکثر

کلّیت برخوردار باشد و البته میان کلیت و جامعیت فرق است در جامعیت نظر به افراد و مصداق ها داریم و در کلّیت نظر به زمانها و شرایط و احوال مختلف.

خصوصیت سوم ژرف اندیشی و علت جویی است که لازمه رهبری در چنین سطحی است زیرا تحلیل های سطحی و تعلیل های نیمه کاره، عملاً موجب بی اعتدای عمومی نسبت به رهبری و نیز ناکارآمدی تدابیر متخذه در حل مسائل و مشکلات خواهد بود و خصوصیت لازم دیگر اصول گرا و بنیاداندیش بودن است زیرا رهبری جوامع بشری در واقع در گرو تشخیص اصول اولیه و بنیادین موضوع مورد بحث می باشد مثلاً در مورد رئیس جمهوری یک کشور، تشخیص منافع اولیه ملی آن کشور است و چنانچه در این زمینه رهبری دچار تشخیص غلط شود و یا در صورت تشخیص به دلایل گوناگون از وفاداری به اصول اولیه عدول کند در واقع نسبت به وظیفه اصلی خود دچار خیانت و یا بی توجهی شده است. خصوصیات مذکور همگی ویژگی های ذهنیت فلسفی است. و بدین جهت ملازمه میان طرفین تناسب مزبور یعنی فلسفه و عمل ضروری به نظر می رسد. نگویید که راقم این سطور به گونه ای دیگر نغمه در تنبور افلاطون می نوازد و حکایت شاه فیلسوفان را تکرار می کند که اگر چه و ما اُبریء نفسی از این مدعا، که «من و انکار شراب این چه حکایت باشد»، ولی تفاوت در اینست که این وجیزه بر

آن نیت و سبب به نگارش در نیامده است که هر سخن جاتی و هر نکته مکانی دارد.

نظمن به این بحث از آنجا آغازید که: سخنان رئیس ممالک متحده و داعیه رهبری آن طایفه راهم چون همه شنیدیم که دائماً از نفی تروریسم و ریشه کن کردن آن و ردّ ظلم و دیکتاتوری و احیای حقوق بشر و کرامت انسانی سخن می رود. البتد می شود گفت همه اش دروغ می گویند، ولی خوب یک احتمال هم اینست که راست بگویند. تازه مگر در سمت رهبری آن ملل راقید فقط یک نفر تصمیم می گیرد که فقط او بتواند دروغ بگوید؟! ولی اگر راست می گویند چرا اینقدر ناراست و نادرست می گویند؟ زیرا ذهن یکسویه نگر دارند، زیرا به مسئله بطور جامع نمی اندیشند، زیرا ریشه های حوادث را در نظر نمی گیرند، زیرا به معتقدات اولیه خود- اگر راست بگویند- یا پای بند نیستند و یا معتقدات اولیه خود را در مقام مصلحین نظم نوین بشری و احیای حقوق آن تشخیص نمی دهند- خلاصه اینکه زیرا فیلسوف نیستند و یا اگر تخفیف بدهیم ذهنیت فلسفی ندارند.

ویژگی های برشمرده شده برای ذهنیت فلسفی شرایط معقولیت رهبری است، اگر رهبری ایالات متحده واقعاً با تروریسم مخالف است باید با همه مصادیق و موارد این پدیده بطور یکجا و جامع مخالفت کنند نه اینکه اگر تروریسم علیه ایران یا فلسطین و یا ... بود آنرا تظہیر کنند و رنگ آزادیخواهی به آن ببخشند.

باید با تروریسم همواره و در همه اوقات مخالف بود نه فقط آنگاه که به ضرر منافع یک کشور خاص باشد. در مبارزه با تروریسم باید ژرفنگر و علت یاب بود، آنکسی که با هواپما خود را به ساختمان می کوبد قبل از همه خود نابود می شود، آن فلسطینی که عملیات شهادت طلبانه انجام می دهد قبل از هر چیز از جان خود دست شسته است، چرا باید شرایطی در جهان حاکم شود که افراد جز با دست شستن از زندگی خود قادر به احیای حق و عدالت نباشند؟ و آیا در چنین شرایطی می توان انتظار داشت که کسی که از شیرین ترین مواهب هستی یعنی حیات خود گذشته، ملاحظه شیرین کامی های دیگران را داشته باشد؟ آیا به فرض که چند نفر از این افراد را دستگیر و نابود کردیم، مادام که شرایط پیدایش این افراد همچنان باقی است آیا می توان کاری کرد که مادران فلسطینی دیگر فرزندان شهادت طلب به دنیا نیاورند؟

اگر کشورها برای دفاع از خود می توانند به هر سلاحی مجهز شوند آیا این حکم فقط برای قدرتمندان عالم است و ملل ضعیف حقّ دفاع از خود را ندارند؟ پس چرا دستیابی به فن آوری و سلاح هسته ای برای امریکا و اسرائیل جایز است ولی برای کشورهای دیگر ممنوع است. اگر ملاک، خویشنداری در استفاده این سلاحهاست مگر جز اینست که تا کنون هیچ کشوری در جهان از این حیث عجزول تر از ایالات متحده نبوده است؟ آیا همه کشورها

دارای منافع ملی و حقوق انسانی هستند یا بعضی از آنها، و آیا در تعریف این امور قدرت نظامی و اقتصادی دخیل است یا عوامل انسانی؟ اینها و دهها سؤال امثال اینها ملاک قضاوت ما در حکم راجع به فقدان شرایط معقولیت در دستگاه رهبری ایالات متحده است.

در عرصه داخلی کشورمان نیز همواره در دهه‌های اخیر با مسائلی چون توسعه، اشتغال، تورم، آموزش عمومی و عالی، رعایت حدود آزادی‌های فردی، صیانت از مبانی اخلاقی و ارزشهای معنوی، دفاع از اندیشه عدالت خواهی و حمایت از ملل مستضعف در سطح جهانی خصوصاً نسبت به ملل اسلامی، دفاع از منافع ملی در همه زمینه‌های مادی و معنوی در سطح جهانی، تنظیم روابط بین‌المللی خصوصاً در ارتباط با کشورهای ابرقدرت جهانی و ... و ... مواجه بوده و هستیم. در همه این زمینه‌ها همواره با سطوح مختلف مدیریتی و رهبری کلان مواجه بوده‌ایم که عمدتاً عدم تناسب سطوح مدیریتی یا مسئله بجای حل آن بر مشکل افزوده است و یا موجب تداوم آن شده است. سخن گفتن موردی و مصداقی از تک تک مسائل و معضلات اجتماعی و فرهنگی و ارزیابی نتایج برخوردهای گوناگون و غیر مناسب مدیریتی با هر یک از آنها سخن را نه فراتر از حد این یادداشت، که حتی ورای

چندین مقاله و گفتار مبسوط خواهد کرد. مقصود کلی ما تنبّه به ضرورت برخورداری از صبغه تحلیل فلسفی در تجزیه و تحلیل مسائل راهبردی در سطح کلان رهبری‌های ملی و جهانی است.

این نکته را نیز در جهت رفع یک سوء تفاهم نمی توان ناگفته گذاشت که مقصود از ذهنیت فلسفی و صبغه فلسفی داشتن تربیت ذهنی و عادت به حل مسائل از طریق تأمل کافی و تجزیه و تحلیل عمیق، و داشتن نگرشی با خصوصیات چهارگانه فوق‌الاشاره بوده نه اینکه در این مقال قصدمان یک دعوت صنفی از اهل فلسفه برای مشاغل سیاسی و مدیریتی باشد. تازه مگر به صرف چند سال آموزش فلسفه ذهنیت فلسفی حاصل می‌شود و تازه مگر اهل فلسفه از دهها مشکل شخصی و شخصیتی دیگر فارغ هستند؟ مراد ما صرفاً تنبّه به ضرورت برخورداری از ذهن و ذهنیتی معقول در هدایت و رهبری جریانهای اجتماعی است.

یعنی همه مصالحان و رهبران مصلحت اندیش - چنانچه در اصل گفتار خود صادق باشند و به دواعی نفسانی و حیوانی بر آبخوار امر و حکم مسلط نگردیده باشند - تنها زمانی در ارائه نظریات خود از توفیق نصیب خواهند برد که سخنان و تصمیمات خود را عیار معقولیت - با ویژگی‌هایی که ذکر آن رفت - بخشند.

والسلام علی من اتبع الهدی



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی